

درهم تنیدگی مناقشه ایران - آمریکا و روند صلح خاورمیانه:

بررسی دوره باراک اوباما و دونالد ترامپ

سید هادی آریاشکوه^۱

عباس مرادی^{*۲}

اصغر پرتوی^۳

مالک ذوالقدر^۴

چکیده

بن‌بست سیاسی روابط ایران و آمریکا، با حدوث انقلاب اسلامی و استمرار تعارض آکنده از تشنّت روابط بین دو کشور، پس از سپری شدن چهار دهه، این سؤال را برای خرد پرسشگر مطرح می‌کند که با توجه به تطور تاریخی ایران و آمریکا و تکاثر منافع منطقه‌ای، همراه با لحاظ کردن فرصت‌های پیش آمده برای ترمیم و بهبود روابط دو کشور و تأثیر آن بر خاورمیانه، چرا با ورود به دهه پنجم انقلاب، مجاری دیپلماتیک دو کشور همچنان مسدود است. چه متغیرهای بر این مساله تأثیر می‌گذارد، در این مقاله این موضوع بررسی شده است که بین مناقشه ایران و آمریکا از طرفی و مناقشه فلسطین یا به عبارتی روند صلح خاورمیانه پیوند وجود دارد، پیوندی در هم تنیده شده که حل و فصل مناقشه ایران و آمریکا را به روند صلح خاورمیانه گره زده است، از طرفی خاتمه دادن به مناقشه اسرائیل با فلسطینی‌ها بدون موافقت جمهوری اسلامی ایران اگر ناممکن نباشد بسیار دشوار است لذا بر این پیچیدگی‌ها در دوره اوباما و ترامپ تمرکز شده است. در این مقاله از روش تبیینی برای تجزیه و تحلیل رابطه بین متغیرها استفاده شده است و روش گردآوری داده‌ها نیز به روش کتابخانه‌ای و اسنادی است.

واژگان کلیدی: آمریکا، ایران، صلح خاورمیانه، مناقشه، نواقعی‌گرایی



فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره دوازدهم،

شماره سوم، شماره

پیاپی چهل و شش،

پاییز ۱۴۰۱

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

۲. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران (نویسنده مسئول)

* azmoradi@gmail.com

۳. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۴. استادیار، گروه روابط بین‌الملل، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۱۲

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره دوازدهم، شماره پیاپی چهل و شش، صص ۲۴۹-۲۲۱

مقدمه

رابطه دیپلماتیک ایران و آمریکا از سال ۱۲۶۲ شمسی بر اساس حسن تفاهم آغاز می‌گردد. در دوران رئیس‌جمهور ترومن و در قالب فکری جرج کنان تئوری جلوگیری از نفوذ کمونیسم مطرح می‌شود و حمایت چند وجهی از کشورهای همجوار شوروی از جمله ایران در دستور کار قرار می‌گیرد. در چارچوب نظریه "سد نفوذ"، آمریکا خود را متحد ایران نشان می‌دهد و موجب می‌شود که باقیمانده ارتش سرخ پس از جنگ دوم جهانی از ایران خارج گردد. با به روی کار آمدن آیزنهاور و برادران دالس همزمان با مکارتیسم در ایالات متحده، سیاست سد نفوذ رنگ می‌بازد و جای خود را به برخورد حذفی تمامی عوامل چپ‌گرا در اقصی نقاط جهان مطرح می‌شود. در همین راستا است که دولت مردمی دکتر مصدق بدست آمریکا و انگلیس سقوط می‌کند و سلب اعتماد ملت ایران در خاطره تاریخی این کشور به ثبت می‌رسد. در این دوره است که سیاست خارجی ایران تابعی از سیاست خارجی آمریکا است و آرایش سیاسی آمریکا محور رفتار بین‌المللی ایران را تشکیل می‌دهد. در بحبوحه تظاهرات قهرآمیز سال ۱۳۵۷، آمریکا و غرب سعی می‌کنند از اسلام به عنوان پاد زهر کمونیسم استفاده کنند. اما دترمینیسم انقلابی با خیزش جنبش مدنی مبتنی بر اراده عمومی همراه با جابجائی قدرت در ایران و تکانه های ناشی از آن، بخصوص سیاست ساختار شکن "نه شرقی و نه غربی" رهبری انقلاب، روابط تنگاتنگ دو کشور به را محاق می‌برد و دوکشور را که روزی متحد استراتژیک لقب گرفته بودند وارد فاز مخاصمه می‌کند و روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا را دچار واگرایی می‌نماید. انقلاب در ایران با پیشینه شدن شیب اختلاف و تعمیق شکاف سیاسی، فراز و فرود روابط دو کشور در بیش از چهار دهه، رابطه منازعه آمیزی را ایجاد می‌کند و موضوع به یکی از مهمترین دستور کار سیاست خارجی آمریکا تبدیل می‌گردد.

تزاید زاویه اختلافات در تاریخ دیپلماسی ایران و آمریکا با روی کار آمدن دونالد ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ ایالات متحده به اوج خود می‌رسد. در سال نخست ریاست جمهوری ترامپ، ایران یکی از کلید واژه های ثابت سخنان وی بوده و رایزنی های گسترده دولت ترامپ علیه ایران از آغاز سال ۲۰۱۸ نیز این منازعات را وارد دوره جدید

می نماید. تداوم تیرگی و قطع بودن روابط رسمی ایران و آمریکا با توجه به تطور فرصت های پیش آمده و وجود سابقه دیرینه در منافع مشترک، سؤالی را فراروی پژوهشگران روابط بین الملل قرار می دهد که چرا روابط دوکشور همچنان در بن بست سیاسی قرار دارد؟ در این مقاله تلاش می شود رابطه ایران و آمریکا و دلایل آکنده از تشتت و تضادگرایی فیما بین مورد واکاوی قرار گیرد و تاثیر آن بر صلح خاورمیانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. هدف این مقاله بررسی ریشه های منازعه ایران و آمریکا به صورت موردی برای دو دوره متوالی از دو حزب رقیب دموکرات و جمهوری خواه در دوره اوباما و ترامپ است که آثار و پیامدهای این مناقشه و تاثیرپذیری آن از مناقشه فلسطین را واکاوی کند.

مبانی نظری: نوواقع گرایی

نظر به اینکه از میان طیف متنوع و بعضاً متعارض تئوری های روابط بین الملل، یکی از نظریات مطرح در سیاست بین الملل پارادیم نئورئالیسم پس از پایان جنگ سرد تا کنون بوده است، لذا ما در رساله حاضر برای تأمین این هدف، از نظریه نوواقع گرایی بهره خواهیم برد. تلاش می شود پس از بررسی اجمالی رهیافت نظری، رویکرد و مفاهیم مرتبط با سیاست خارجی ایران و آمریکا در این چارچوب تبیین گردد. زیرا فهم و تحلیل سیاست خارجی مبتنی بر نظریه های روابط بین الملل، بدون درک و شناخت دیدگاه این مفاهیم نظری امکان پذیر نیست.

با انتشار کتاب نظریه سیاست بین الملل (۱۹۷۹) اثر کنت والتز که به منزله اثر شاخص از دید واقع گرایان جای سیاست میان ملت های مورگنتا را گرفت؛ سنت واقع گرایی، هم احیا و هم در آن تجدید نظر شد. والتز نظام ها را تشکیل یافته از یک ساختار و واحدهای در حال تعامل شان می داند. ساختارهای سیاسی، سه عنصر یا رکن دارند: اصل نظم دهنده (اقتدار گریز یا سلسله مراتبی)، سرشت واحدها (با کار ویژه های مشابه یا متفاوت)، و توزیع توانائی ها (Waltz, 1979:88-99). نو واقع گرایان معتقدند که نظام بین الملل آنارشیک است. این آنارشی البته به معنای بی نظمی و هرج و مرج بین المللی و عدم رفتار الگومند و همچنین به معنای جنگ تمام عیار و مناقشه عریان و مستمر نیست، بلکه منظور از آنارشی، نوعی اصل نظام بخش و تنظیم کننده است که

توضیح می‌دهد نظام بین‌الملل از واحدهای سیاسی مستقلی تشکیل شده که فاقد یک اقتدار مرکزی حاکم است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۳۵). والتز دو عنصر ساختار نظام بین‌الملل را ثابت می‌داند: نبود یک مرجع اقتدار فراگیر و غالب بدین معنی که اصل نظم‌دهنده، اقتدار‌گریزی است، و اصل خودیاری هم بدین معنی است که کارویژه‌های همه واحدها همانند هم می‌ماند. بر این اساس، تنها متغیر ساختاری، توزیع توانائی هاست که از این نظر هم تفاوت اصلی میان نظام‌های چند قطبی و دوقطبی وجود دارد (گریفتس، ۱۳۸۷: ۴۸).

در ارتباط با ویژگی واحدهای نظام باید یاد آوری کرد که از نظر نئورئالیست‌ها تمام دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل از لحاظ کارکردی به واسطه وجود فشارهای ساختاری، در وضعیت مشابهی به سر می‌برند. بدین ترتیب وضعیت (نبود اقتدار مرکزی) باعث تحمیل نظم و روشی به دولت‌ها می‌شود. از جمله اینکه همه دولت‌ها باید قبل از هر چیز برای بقای خویش به دنبال حفظ امنیت باشند. مسلماً با وجود آنکه این بازیگران به طور مشابه عمل می‌کنند، ولی از لحاظ توانائی‌ها و قابلیت‌ها با هم فرق دارند؛ زیرا همیشه در نظام بین‌الملل یک نوع دگرگونی در توزیع قدرت به صورت نامساوی مشاهده می‌شود که با وجود تفاوت در میزان توانایشان برای انجام وظائف، جملگی شبیه به هم عمل می‌نمایند. با این اوصاف توزیع در نظام بین‌الملل، مسائل ایدئولوژیک را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد (قوام، ۱۳۸۸: ۳۶۷).

نواقع گرائی تدافعی

این گونه از واقع‌گرائی از دل نواقع گرائی سر برآورده است. جک اسنایدر و استفن والت بیشترین نقش را در پرورش این نظریه داشته‌اند. از آنجا که واقع‌گرائی تدافعی به نواقع گرائی بسیار نزدیک است، ایجاد تمایز بین این دو بسیار دشوار است. واقع‌گرائی تدافعی توجه کمتری به نظام بین‌الملل و اثر آن بر سیاست خارجی دولت‌ها دارد و در مقابل به سیاست داخلی کشورها تمرکز بیشتری نشان می‌دهد. واقع‌گرائی تدافعی مانند نواقع گرائی بر این فرض قرار دارد که دولت‌ها نه به دنبال قدرت بلکه تأمین امنیت هستند و تمایل آن‌ها به توسعه نفوذشان، نه از قدرت طلبی بلکه از احساس ناامنی سرچشمه می‌گیرد، به عبارت دیگر، دولت‌ها زمانی که احساس ناامنی فزاینده می‌

کنند به توسعه منافع سیاسی خود می‌پردازند (Zakaria, 1998:21). نواقعی گرائی تدافعی والتز، همان گونه که مر شایمر تصریح می‌کند، بر دو مفروض ساده و روشن استوار است. اول، کشورها بازیگران و کنش‌گران کلیدی و اصلی در سیاست بین‌الملل هستند که در نظام آنارشیک فاقد هرگونه اقتدار عالی‌مرکزی عمل می‌کنند. دوم، انگیزه اصلی و اولیه کشورها بقا به معنای حفظ حاکمیت ملی «استقلال سیاسی و تمامیت ارضی» است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۳۷). بر اساس این دو مفروض، والتز استنباط و استدلال می‌کند که کشورها به شدت به جایگاه خود در موازنه قوا اهمیت می‌دهند. به ویژه آنان درصددند تا به نوعی از رقبای بالقوه خود قدرتمندتر باشند، چون این برتری و مزیت قدرت چشم‌انداز بقا و امنیت آنان را بیشینه می‌سازد. از این رو، کشورها تلاش و تقلا می‌کنند تا قدرت را به قیمت از دست دادن آن از سوی رقبا به دست آورند، ولی تأمین این هدف از راه جنگ و تهاجم عقلا نه و هوشمندانه نیست. آغاز جنگ و توسعه طلبی اشتباه و غیرعقلانی است. جنگ و نیروی نظامی برای حفظ وضع موجود سودمند است نه برای تغییر و برهم زدن آن (Waltz, 1989: 190-1).

بنابراین، اگر چه کشورها در پی افزایش قدرت خود هستند ولی مهم‌ترین هدف آن‌ها جلوگیری از افزایش قدرت دیگران و برهم خوردن موازنه قدرت به ضررشان است. «اولین دغدغه کشورها بیشینه ساختن قدرت نیست بلکه حفظ جایگاهشان در نظام است». راهبرد کشورها برای مقابله با تلاش و اقدام رقبا برای افزایش قدرتشان موازنه سازی است. کشورهایی که احساس تهدید می‌کنند از طریق موازنه سازی درون‌گرا، تقویت و افزایش توانایی‌های خود، یا موازنه برون‌گرا، در چارچوب اتحادها و ائتلاف‌های نظامی به مقابله با کشور برهم‌زننده موازنه قوا بر می‌خیزند. در نتیجه کشورهای توسعه‌طلب به شدت از سوی سایر کشورها نظارت و کنترل می‌شوند (Waltz, 1979: 49). بر این اساس، کشورها و قدرت‌های بزرگ نباید در جهت دستیابی به هژمونی جهانی و منطقه‌ای تقلا نمایند. کشورهای نباید تلاش کنند تا سهم خود را از قدرت جهانی را بیشینه سازند؛ چون سایر کشورها از طریق افزایش قدرت خود یا تشکیل ائتلاف دسته‌جمعی به مقابله با آنان خواهند پرداخت. والتز استدلال می‌کند که «در سیاست بین‌الملل موفقیت به شکست می‌انجامد. انباشت بیش از حد قدرت توسط یک

کشور یا انتلافی از آنان باعث مقابله سایرین می‌شود. لذا، کشورها به ندرت جرأت می‌کنند تا بیشینه سازی قدرت را به صورت هدف خود اتخاذ نمایند. سیاست بین الملل برای چنین امری بسیار خطیر و نگران کننده است» (Waltz, Pre: 49). برخلاف واقع گرائی تهاجمی، فرض واقع گرائی تدافعی این است که آناژشی بین المللی معمولاً خوش خیم است، یعنی امنیت چندان نایاب نیست. در نتیجه، دولت‌ها رفتار تهاجمی نخواهند داشت و تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه آن‌ها وجود دارد نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند و این واکنش اغلب در سطح ایجاد موازنه یا بازداشتن تهدید کننده است و تنها در شرایطی که معضل امنیت جدی تلقی گردد واکنش‌های سخت تری به شکل بروز تعارضات رخ خواهد داد (ترابی، ۱۳۹۴: ۶۸).

نواقح گرائی تهاجمی

نظریه واقع گرائی تهاجمی مانند واقع گرائی تدافعی شاخه‌ای از نواقح گرائی محسوب می‌شود. این نظریه توسط مرشایمر توسعه پیدا کرده است. نقطه تمایز بین واقع گرائی تهاجمی و تدافعی، از تفاوت دیدگاه آنها نسبت به سطح امنیت مورد تقاضای دولت سرچشمه می‌گیرد. در نظریه واقع گرائی تهاجمی، امنیت در نظام بین الملل امری کمیاب است زیرا کسب امنیت نیازمند تصاحب هرچه بیشتر قدرت در مقایسه با دیگر دولت‌هاست (Rose, 1998:149). در نظریه مرشایمر، دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ نسبت به یکدیگر ترس و واهمه دارند و برای بقای خود، تنها بر توانائی خود می‌توانند اتکا کنند و بهترین شیوه‌ای که برای این کار می‌توانند انجام دهند حداکثر کردن قدرت خود نسبت به سایر دولت‌هاست. از این رو، کسب قدرت در نظریه واقع گرائی تهاجمی در مقایسه با نظریه واقع گرائی تدافعی جنبه حداکثری دارد (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۸). بنابراین درچارچوب نواقح گرائی تهاجمی، توسعه طلبی، تجاوز و تجدید نظر طلبی یک وضعیت طبیعی است که کشور‌های عاقل بیشینه ساز قدرت ایجاد می‌کنند. بیشینه سازی قدرت به منظور کسب هژمونی، از نظر مرشایمر، بر مبنای عقلانیت و محاسبات و ملاحظات عقلانی صورت می‌گیرد. چون، شرایطی که وی برای توسعه طلبی مبنی بر بیشینه سازی قدرت قائل می‌شود آن را بسیار سخت می‌سازد. اولاً، کشورها در صورت آماده بودن فرصت‌های مناسب دست به توسعه طلبی می‌زنند. ثانیاً،

توسعه طلبی تنها زمانی صورت می‌گیرد که منافع آشکار و ملموس از خطرات و هزینه های آن بیشتر باشد، ثالثاً کشورها در صورت بلوکه شدن توسط دیگران از توسعه طلبی دست کشیده و در انتظار فرصت مناسب می‌نشینند از این رو، مرشایمر در توضیح علت ندرت و قلت هژمونی در طول تاریخ می‌گوید: پیش از دستیابی به هژمونی و تسلط، هزینه های توسعه طلبی معمولاً بیش از منافع آن است (Mearsheimer, 1990:13). بطور صورت خلاصه، نظریه مرشایمر نواقح گرائی تهاجمی بر پنج مفروض استوار است: اول، کشورها، به ویژه قدرت های بزرگ، بازیگران اصلی و عمده در سیاست جهان هستند که در یک نظام آنارشیک اقدام می‌کنند. دوم، همه کشورها از میزانی از توانائی نظامی تهاجمی برخوردارند. بنابراین، هر کشوری قادر است تا به همسایگان ضربه و خسارت وارد سازد.

البته توانائی های کشورهای مختلف با هم متفاوت است و در طول زمان تغییر می‌کند. سوم کشورها هرگز نمی‌توانند از نیات کشورهای دیگر مطمئن باشند. چون بر خلاف توانائی های نظامی، نیت کشورها که در اذهان تصمیم گیرندگان آن هاست را نمی‌توان به صورت تجربی و ارسی و تشخیص داد. حتی اگر بتوان به نیت کشورها در زمان حال پی برد، تشخیص و درک نیت آینده آن‌ها غیر ممکن است. از این رو، سیاست گذاران هرگز نمی‌توانند مطمئن باشند که آیا با یک کشور طرفدار وضع موجود یا تجدید نظر طلب مواجهند. چهارم، هدف اصلی کشورها بقاست. کشورها تلاش می‌کنند تمامیت ارضی، آزادی عمل، خود مختاری و نظم سیاسی داخلی شان را تأمین و حفظ نمایند. کشورها می‌توانند اهداف دیگری مانند رفاه و حفظ حقوق بشر را پیگیری نمایند، اما این اهداف در اولویت بعد از بقا قرار دارند، چون پیگیری و تأمین این اهداف در صورت حیات و بقا امکان دارد. پنجم، کشورها کنش گران عاقل هستند؛ یعنی آن‌ها قادر به انجام راهبردهای درستی هستند که چشم انداز و بقای آنان را بیشینه می‌سازد. این امر بدان معنا نیست که کشورها گاهگاهی دچار سوء محاسبه نمی‌شوند. چون کشورها در جهان پیچیده با اطلاعات ناقص عمل می‌کنند، از این رو، بعضی از مواقع اشتباهات بزرگ و بدی مرتکب می‌شوند (Mearsheimer, pre:30-31).

عوامل تأثیرگذار بر مناقشه ایران و آمریکا

تقابل سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در چهار زمینه: روند صلح خاور میانه، تروریسم، حقوق بشر و فناوری هسته و سلاح‌های کشتار جمعی، با منافع خاور میانه ای آمریکا کمابیش از نخستین سال‌های پس‌انقلاب اسلامی بر روابط دو کشور سایه انداخته است اما بطور مشخص در دوره کلیتون است که مسائل فوق تبدیل به محور اتخاذ سیاست‌های خاور میانه ای دولت آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران می‌شوند و حتی هدف از اتخاذ سیاست مهار دوگانه نیز دگرگون ساختن رویه‌های جمهوری اسلامی ایران در زمینه‌های چهارگانه مذکور عنوان می‌شود. کنت پولاک نویسنده کتاب معمای ایران نیز در اذعان به مطالب فوق می‌گوید: «هدف اصلی سیاست مهار دوگانه در واقع مهار توانایی ایران در ایجاد دردسر در خاورمیانه بود» (Pollack, 2004: 263).

۱. چالش صلح خاورمیانه و نقش آن در روابط ایران و آمریکا

فرآیند زمانی صلح اعراب و اسرائیل از قرار داد کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۸ میلادی شروع شد و با فرار و نشیب‌ها و انعقاد قراردادهای مختلف ادامه دارد. از آنجا که مفاد قراردادهای صلح تا کنون عملی نشده و نشست‌های متعدد نیز به نتیجه ملموسی ختم نگردیده است؛ روند مذکور به علت پیچیدگی‌های زیاد چشم انداز روشنی پیش رو ندارد (موسوی فر، ۱۳۸۸: ۵۰۸).

جمهوری اسلامی ایران از بدو تأسیس، حمایت از مردم فلسطین را جزء آرمان‌های و سیاست‌های انقلاب اسلامی قلمداد کرده و در طول حیات خود به حمایت‌های مادی و معنوی از مردم فلسطین ادامه داده است و در این زمینه با هرگونه صلحی که به زعم خویش منافع مردم فلسطین را نادیده بگیرد مخالفت کرده است (موسوی فر، ۱۳۸۸: ۵۰۸). روابط ایران و اسرائیل قبل از انقلاب اسلامی در سه مرحله قابل ارزیابی است. دوره اول از تشکیل دولت اسرائیل توسط ایران و شناسائی دوفاکتو و بازپس‌گیری آن توسط مصدق (۵۳-۱۹۴۸)، دوره دوم شکل‌گیری اتحاد میان دو کشور ۱۹۷۳-۱۹۵۴ و دوره سوم سیاست دوسویه ایران در قبل همکاری و اتحاد با اسرائیل و اعراب ۱۹۷۴-۱۹۷۸ می‌توان نام برد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۳: ۱۰۹). با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و قرار گرفتن آرمان فلسطین در سیاست خارجی ایران، اصول و اهداف آن، و به رسمیت

نشناختن رژیم صهیونیستی، ما شاهد شکل‌گیری مناقشه پایدار ایران و اسرائیل هستیم. از منظر ایران رژیم صهیونیستی عامل استعمار، ژاندارم ایالات متحده در منطقه جهت حفظ وضع موجود، و یک بیگانه در جهان اسلام تلقی می‌شود که با اهداف و اصول سیاست خارجی ایران به شدت تعارض دارد. ولدانی معتقد است عامل اسرائیل در تضعیف روابط ایران - آمریکا به شدت نقش آفرین است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۲: ۸۲).

بدین مفهوم که اسرائیل حمایت ایران از جنبش‌های حزب الله، جهاد اسلامی و حماس را به عنوان اساسی‌ترین تهدید علیه موجودیت خود تلقی کرده و در این مسیر با یافتن نقاط مشترک با آمریکا به ایجاد اتحاد علیه ایران پرداخته است. نشان دادن چهره امنیتی از ایران، جایگزین کردن ایران با شوروی در سیاست خارجی آمریکا، تلاش برای کسب سلاح‌های هسته‌ای، نشان دادن چهره ایران به عنوان بنیادگرای رادیکال در منطقه که وظیفه دموکراسی‌های جهان، رویارویی با آن است از جمله نقش مخرب اسرائیل در روابط ایران و آمریکا است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۲: ۸۴).

بر این اساس اسرائیل همواره سعی کرده است هرگاه بین ایران - آمریکا فرصتی پیش آید تا دو طرف ذره‌ای از بدبینی و بی‌اعتمادی شکل گرفته علیه یکدیگر را کاهش دهند، بیشترین نقش مخرب را ایفا کند. جنگ ایران و عراق، تحولات بعد از اشغال عراق و افغانستان، حوادث ۱۱ سپتامبر و شکل‌گیری گفتمان اصلاحات، مذاکرات هسته‌ای از جمله این فرصت‌هاست. امضاء قرارداد صلح اسلو با فلسطین در ۱۹۹۳ و اردن در ۱۹۹۴، اتحاد استراتژیک با ترکیه، گسترش مناسبات با شرق، بهره‌گیری از لابی قدرتمند خود در کنگره جهت حفظ روابط خصمانه با ایران از جمله قانون داماتو و ماجرای مک‌فارلین از جمله اقدامات دیگر است (سینه، ۱۳۸۲: ۴۳).

از طرف دیگر منازعه اعراب و اسرائیل و تحولات مربوط به آن، برگزاری کنفرانس‌های صلح و آغاز صلح خاورمیانه بویژه پس از دهه ۱۹۹۰ که با تلاش‌های آمریکا روند جدی‌تری به خود گرفته است یکی از اساسی‌ترین چالش‌های روابط ایران - آمریکا است. واقعیت آن است از زمان شکل‌گیری رژیم صهیونیستی در ۱۹۴۸، ایالات متحده تأمین امنیت اسرائیل، حفظ موجودیت آن، تلاش برای عادی‌سازی حضور این رژیم در منطقه را جزء محور اصلی سیاست خارجی منطقه‌ای در خاورمیانه می‌داند. از

طرفی اسرائیل متحد استراتژیک امریکا در منطقه و مهم ترین پایگاه نظامی این کشور است. امریکا در زمینه روند صلح بر آن است، پس از جنگ سرد، تحولات خلیج فارس در دهه ۱۹۹۰ اعراب و اسرائیل به این نگرش دست یابند که منافع آن‌ها در گرو هم زیستی است (لایبرت، ۱۳۷۹: ۴۸).

در مقابل جمهوری اسلامی بر آن است که در روند تحولات صلح خاورمیانه قبل از هر چیز موجودیت رژیم صهیونیسی را به رسمیت نمی شناسد و وجود و حضور اسرائیل در منطقه به نفع مسلمانان تمام نخواهد شد، در سیاست خارجی ایران پس از انقلاب، مسئله فلسطین از جمله عمده ترین مشکلات جهان اسلام است (عباس پور، ۱۳۸۳: ۶۳). مخالفت با روند صلحی که با هدایت و مدیریت ایالات متحده باشد، حقوق ملت فلسطین پایمال می شود، برگزاری همه پرسی در فلسطین جهت آینده این کشور، برپایی نظام مستقل در سراسر خاک فلسطین به پایتختی قدس شریف از جمله دیدگاه ایران در این مسئله است. حمایت از حزب الله و جهاد و حماس در این مسیر قابل تحلیل است (عباس پور، ۱۳۸۳: ۶۳). مواضع جمهوری اسلامی ایران در قبال صلح خارو میانه نارضایتی شدید امریکا، مقامات اسرائیلی و لابی یهودی را بر انگیزخته و موجب فشارهای عدیده بر جمهوری اسلامی ایران شده است به نحوی که ایران همواره مورد انتقاد و شماتت قرار گرفته و متهم به کارشکنی و مخالفت با برقراری صلح خاور میانه شده است. و این درحالی است که سیاستمداران کهنه کار امریکایی اهمیت محوری ایران را در مسئله صلح مد نظر دارند، چنانچه کیسینجر در تعبیری اغراق آمیز می گوید: «بدون مصر جنگی در خاور میانه به قوع نمی پیوندد و بدون سوریه صلحی پایدار در منطقه شکل نمی گیرد؛ با این وجود ایران برای صلح خاورمیانه به همان اندازه مطرح است که مجموع دو کشور مصر و سوریه (عبدالله خانی، ۱۳۸۲: ۶-۱۴۵). شیمون پرز در بحث از مواضع کشورها در رابطه با روند صلح خاور میانه می گوید: «ایران برای ناکام ساختن مذاکرات هر آنچه را که از دستش بر می آید انجام داد من جمله از طریق حماس در داخل و هدایت حزب الله در خارج». وی معتقد است که گروه های فلسطینی که مخالف ساف هستند برخی دستورات خود را از رهبری روحانی در تهران دریافت می کنند. (پرز، ۱۳۷۶: ۱۰-۲۴۰). جفری کمپ نیز با گرایشات نو محافظه کارانه در

بررسی سوابق، روابط خصمانه ایران و آمریکا پس از بر شمردن گلایه‌ها و انتقادات ایران نسبت به آمریکا، در رأس فهرست اعتراضات آمریکا به ایران، حمایت جمهوری اسلامی از تروریست‌هایی که مخالف بهترین دوست آمریکا یعنی اسرائیل هستند، مخالفت آشکار و طعنه آمیز با روند صلح خاور میانه، انکار موجودیت اسرائیل و میزبانی همایش ضد امریکائی - اسرائیلی نام می برد (قرایاق زندی، ۱۳۸۷: ۱۰۸). با آغاز مذاکرات صلح در اوایل دهه ۹۰ (کنفرانس صلح مادرید در ۱۹۹۱) ایران در مخالفت با جریان مذکور و در حمایت از انقلاب فلسطین، کنفرانسی بین المللی را با شرکت نمایندگانی از ۴۹ کشور و گروه اسلامی در تهران برگزار کرد که محور قطعنامه ۲۸ ماده ای آن محکوم کردن روند صلح مادرید بود و به دنبال آن نمایندگان گروه های فلسطینی و اعراب غیر مذهبی تندرو، نشست های متعددی را در ایران برگزار کرده و کمک های مالی قابل توجهی را نیز دریافت کردند (احتشامی، ۱۳۷۸: ۱۲۳).

بنابر این، تعامل با این گروه‌ها که از حمایت‌های گسترده مردمی برخوردارند و به عنوان نمایندگان ملت انتخاب می‌شوند و به آن‌ها به عنوان طرفداران مسئله فلسطین نگریسته می‌شود، ضروری است. حمایت ایالات متحده از اسرائیل بدون در نظر گرفتن فریاد جهانی علیه جریان‌های بی رحمانه اسرائیل، موجب بی‌زاری از آمریکا در منطقه شده و این تصور عمومی را به وجود آورده است که ایالات متحده به همراه اسرائیل بزرگ‌ترین تهدید صلح و امنیت هستند. چنین تصویری با نتایج به دست آمده از نظرسنجی انجام شده در خاور میانه توسط «مرکز پژوهش و مطالعات سیاسی اعراب» مورد تأیید قرار گرفته است. از نظر سنجی که در دوازده کشور عرب یعنی ۸۴ درصد جمعیت منطقه که بزرگترین جمعیت را در بر می‌گیرد، نشان داد که ۷۳ درصد پاسخ دهندگان به اسرائیل و ایالات متحده به عنوان بزرگترین تهدید در منطقه می‌نگرند. آن‌ها اسرائیل را تهدید بسیار بزرگتری در مقایسه با ایران به نسبت ۱۵ به ۱ می‌دانند (موسویان، ۱۳۹۴: ۶۵۳).

۲. مسئله تروریسم و روابط ایران و آمریکا

غرب به ویژه ایالات متحده مدت هاست ایران را به اقدامات تروریستی متهم می‌کند و این کشور را صرفاً به دلیل حمایت از گروه‌هایی نظیر حماس، حزب الله و جهاد اسلامی، دولت اصلی حامی تروریسم می‌داند. از سال ۱۳۵۷، رؤسای جمهوری آمریکا و

مقامات عالی رتبه آن کشور گاه و بی گاه از ایران به عنوان «دولت فاسد»، «محور شرارت»، «دولت منفور» و «دولت حامی تروریسم» یاد کرده اند و فهرستی از اتهام های تروریستی عمده از قبیل: بمب گذاری در مقر سربازان نظامی امریکا در بیروت، بمب گذاری در برج خُبر عربستان، ترور مخالفان در اروپا، حمایت از گروه های شبه نظامی لبنانی و فلسطینی، بمب گذاری انتحاری در اسرائیل به ایران نسبت داده اند (موسویان، ۱۳۸۸: ۶۳۳-۶۴۶). این درحالی است که ایرانی ها برای دهه ها با هزینه های سنگین ناشی از تروریسم در سر زمین خود مواجه بوده اند. بر اساس گزارش سرویس های اطلاعاتی و امنیتی کشور و همچنین افشای رسانه های غربی، برخی گروه های فعال از قبیل پژاک (حزب حیات آزادی کردستان)، سازمان مجاهدین خلق، گروه نظامی سلفی جندالله در بلوچستان، در چنین اقداماتی تحت حمایت دولت امریکا بوده اند (موسویان، ۱۳۸۸: ۶۴۶).

امریکا از سال ۱۹۸۴ نام ایران را در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار داده و در گزارش های سالیانه اش همواره ایران اصلی ترین حامی تروریسم در جهان قلمداد شده است. در گزارش سال ۲۰۰۳ وزارت امور خارجه امریکا، ایران فعالترین دولت حامی تروریسم و نیز صادرکننده عمده تروریسم معرفی شده است و متهم به ترغیب حملات تروریستی در خاور میانه بویژه علیه اسرائیل گردیده است و سایر مقامات امریکائی نیز همواره ادعای فوق را تکرار نموده اند از جمله وارن کریستوفر وزیر خارجه سابق و جیمز ووسلی رئیس سابق سازمان سیا اصلی ترین علت برخورد با جمهوری ایران را به علت پشتیبانی مالی و ترویج تروریسم در جهان از سوی این کشور می دانند (زهرائی، ۱۳۷۵: ۲۲). واکاوی های ادعاهای مقامات امریکائی نشان می دهد؛ آنچه سبب می شود نام ایران در صدر گزارش های وزارت امور خارجه از وضعیت حامیان تروریسم در جهان قرار گیرد، حمایت آشکار و پنهان جمهوری اسلامی ایران از مبارزین فلسطینی و گروه های مخالف اسرائیل بویژه حزب الله لبنان و حماس می باشد. تقریباً در تمامی گزارشات وزارت خارجه امریکا در باره تروریسم، ایران فعالترین و اصلی ترین کشور حامی تروریسم معرفی می شود و حمایت مالی و تسلیحاتی ایران از گروه های مذکور به عنوان مصادیق مدعا ذکر می گردد (Bernnan, 2008, 169-171). امریکا گروه های

مبارز فلسطینی و حزب الله را گروه های تروریستی به شمار می آورد، اما نگاه سیاستمداران ایرانی نگاهی از زاویه نهضت های آزادی بخش و در چارچوب حق تعیین سرنوشت است ((Telhami, 2004: 9)؛ لذا حمایت از آن ها را در راستای اهداف انقلاب و اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از جمله اصول ۱۱، ۱۵۲، ۱۵۴، بند ۱۶ از اصل سوم و مقدمه قانون اساسی تلقی می نماید و با استناد به قطع نامه های سازمان ملل در مورد فلسطین (۲۰۱۵، ۲۱۶۰، ۲۳۲۸، ۲۴۵۶، ۲۵۳۵، ۲۶۴۹، ۲۷۳۴، ۲۷۸۷، ۳۰۷۰، ۳۱۶۳، ۳۴۲۱، ۳۲۳۶، ۳۲۴۶) که به موجب منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و قواعد بین المللی بر حق مشروع مردم فلسطین جهت تعیین سرنوشت صحه گذاشته است، از مبارزات مردم و گروه های فلسطینی و جهادی به عنوان مبارزاتی مشروع و قانونی در جهت دستیابی به حق تعیین سرنوشت حمایت می کند و آنها را از شمول گروه های تروریستی خارج می سازد (شیرازی، ۱۳۸۰: ۷-۶۶).

بر مبنای اصول و اهداف سیاست خارجی ایران (حمایت از مظلومین و جنبش های آزادی بخش)، براساس بنیان های هویتی مانند قانون اساسی و قرآن کریم و نیز بر اساس منافع ملی، حمایت از جنبش های اسلامی مانند حزب الله لبنان، جهاد اسلامی و حماس، عمل به تکلیف و حفظ منافع ملی قلمداد می شود. واقعیت آن است که همزمان با اوج گیری حمایت های ایران از جنبش های مذکور ایالات متحده این امر را به مثابه حمایت از تروریسم تلقی می کند چون رویارویی این جنبش ها با اسرائیل اساس این نگرش در امریکا است. امریکا مدعی است جنبش های مذکور تروریستی هستند و روند نظم و امنیت منطقه را با چالش مواجهه نموده که نتیجه طبیعی آن حمایت ایران از آن ها، حمایت از تروریسم و اخلال در روند صلح خاور میانه است (متقی، ۱۳۸۷: ۲۲۹).

تحولات نظام بین الملل در آستانه قرن ۲۱ اهمیت مبارزه با این هدف را افزایش داده است و آن را به هدفی محوری در سیاست خارجی دولت ها از جمله ایالات متحده و اسرائیل تبدیل کرد. بر همین اساس نئورئالیست ها به دولت ایالات متحده توصیه می کنند که رهبران این کشور باید با هوشیاری کامل موازنه مطلوب قدرت را به نفع امریکا به اجرا گذارند و با استفاده از قدرت تبدیل آن به نفوذ علیه تهدیدهای خرده امنیتی مانند تروریسم، حداکثر استفاده را به عمل آورند (Jentleson, 2000: 312). اولین قرارداد

مبارزه با تروریسم میان بیل کلینتون، رئیس‌جمهور سابق امریکا و شیمون پرز، نخست‌وزیر وقت اسرائیل در ۳۰ آوریل ۱۹۹۶ به امضاء رسید. در سند «ضد تروریسم» دو دولت متعهد شدند با انواع اقدامات عملی و با بهره‌گیری از منابع و توانمندی‌های خود در جنگ با تروریسم با یکدیگر همکاری کنند. بر همین اساس یک گروه مشترک ضدتروریسم برای اطلاع‌رسانی و نظارت بر اجرای موافقتنامه ایجاد گردید. همچنین واشنگتن و تل‌آویو از هماهنگی فعالیت‌هایشان در سطح جهانی علیه اقدامات تروریستی در شرم‌الشیخ در ۱۳ مارس ۱۹۹۶ تأکید ورزیدند (Jewish Virtual Library, 1996).
واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در حقیقت نقطه عزیمت نهادینه کردن تروریسم در رأس اولویت‌بندی‌های استراتژی بین‌المللی قرار گرفت. آریل شارون، نخست‌وزیر وقت اسرائیل پس از واقعه ۱۱ سپتامبر و پس از اعلام عزای عمومی در اسرائیل گفت: «اسرائیلی‌ها همانند یک شهروند امریکایی در کنار ایالات متحده ایستاده‌اند» (Miller, 2004: 492).

وی اظهار داشت: «هر کس بن‌لادن خود را دارد و عرفات هم بن‌لادن اسرائیل است». از نظر شارون: «هیچگونه تفاوتی بین ترور شهروندان اسرائیلی و ترور شهروندان امریکایی وجود ندارد. بنابراین اولین ائتلاف ما علیه تروریست باید کشورهای ایران، سوریه و سازمان تروریست عرفات باشد (Miller, 2004: 4). علاوه بر پیامد‌های مثبت فراوان استراتژی ضد تروریسم امریکا برای اسرائیل، کنگره امریکا به دلیل منافع مشترک دو دولت در مبارزه با تروریسم، بر اساس درخواست بوش ۲۰۰ میلیارد دلار در قالب بودجه حمایت اقتصادی ضد تروریسم به اسرائیل پرداخت (Mark, 2003: 8). رویداد‌های یازدهم سپتامبر همچنین فرصت‌های مناسبی برای سیاست خارجی ایالات متحده فراهم آورد تا در سکوت جهانیان، دولت این کشور صاحب موقعیتی شود که برای مدتی در چهارچوب همان نگاه خشن و نظامی جنگ سرد رفتار کند. در دو قطعنامه ۱۳۶۷ و ۱۳۷۳ که در روزهای ۱۲ و ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ بنا به درخواست و اراده ایالات متحده از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد صادر شد، جهان همراهی خود را در پیکار با تروریسم بین‌المللی و انسداد فعالیت‌های آن نشان داد. اما سیاست رهبران ایالات متحده متأثر از جریان راست مسیحی در بردارنده نوعی یکجانبه‌گرایی، غیریت

سازی دینی و تحمیل تحقیر آمیز نظم و سلطه امریکائی بود، که تمرکز خود را بر بخش هایی از جهان اسلام شامل فلسطین، افغانستان و عراق قرار داده بودند. بوش برای تحقق اهداف خود با شعار جنگ علیه تروریسم، رویکردی یکجانبه گرائی و جنگ پیش دستانه را برگزید. او معتقد بود «جنگ علیه تروریسم با شیوه های دفاعی به پیروزی نمی رسد... ما باید با دشمنانمان به نبرد بپردازیم، طرح هایشان را ویران کنیم و با تهدیدهای مخرب پیش از آنکه فرصت ظهور و بروز یابند برخورد کنیم» (Welch, 2008: 655).

با فروکش کردن ضربه وارده از حملات انتحاری گروه القاعده به مراکز تجاری - اقتصادی و سیاسی امریکا در ۱۱ سپتامبر و کشف هویت عاملان این حادثه، روابط امریکا و عربستان سعودی مورد سؤال قرار گرفت و برخی از مقامات امریکا از جمله ریچارد پرل معاون وزیر دفاع امریکا پس از واقعه ۱۱ سپتامبر خواهان فرو پاشی نظام سلطنتی عربستان سعودی شدند و با معلوم شدن تابعیت عاملان حمله که ۱۵ نفر عربستانی بودند، جلسه ای در پنتاگون در ژوئیه ۲۰۰۲ که در آن از عربستان به عنوان هسته شرارت نام بردند و یکی از محققین مؤسسه رند به نام لودن موراوچ خواستار حمله امریکا به عربستان و تسلط بر چاه های نفت شد و برخی از مؤسسات تحقیقات بررسی و تجدید نظر دو کشور در دستور کار قرار دادند و با برپایی همایش ها و کنفرانس های مختلف خواستار قطع روابط دو کشور امریکا و عربستان شدند (موسوی فر، ۱۳۸۸: ۶۳).

پس از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر، موج همدلی با بن لادن و القاعده در بین مردم عربستان شروع شد و خانواده سلطنتی متأثر از موج حاکم، حمایت های دیپلماتیک و نظامی خود را از امریکا ابتدا در مورد افغانستان و سپس عراق کم نمود (موسوی فر، ۱۳۸۸، ۶۳). جالب اینجاست که خود امریکائیان معتقدند که قدرت مالی و سیاسی القاعده مرهون کمک های عربستان است و پایگاه القاعده به حساب می آید و بسیاری از مردم و صاحب نظران امریکایی، دولت سعودی را حامی اصلی تروریسم می دانند و به خوبی آگاهند که مؤسسه خیریه مالی و اعتباری الحرمین سعودی در رأس نهادهای تأمین کننده مالی القاعده است و حتی وزارت خزانه داری امریکا رسماً مدعی است که شاخه های دفتر سازمان بین المللی کمک های اسلامی وابسته به عربستان سعودی که در

بیش از ۲۰ کشور جهان شعبه دارد، در فیلیپین و اندونزی از القاعده و گروه‌های تروریستی حمایت می‌کند، اما با این حال می‌بینیم که سطح روابط دو کشور در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی در حد بسیار مطلوبی قرار دارد و به رغم تنش‌های اولیه در روابط دو کشور پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، شاهد ترمیم روابط و حتی افزایش حمایت‌ها و کمک‌ها به عربستان هستیم و سیاست پترو تروریسم آمریکا نسبت به عربستان حتی موجب دستکاری در نتیجه تحقیقات کنگره آمریکا و حذف ۲۸ صفحه از گزارش ۹۰۰ صفحه‌ای کنگره در مورد حادثه ۱۱ سپتامبر - که حاکی از ارتباط عوامل سعودی و حمایت مالی مقامات بلند پایه عربستان نسبت به تأمین مالی حملات ۱۱ سپتامبر و اقدامات عمرالایوبی بود - شد. این مسئله باعث رنجش کنگره شد اما مقامات اجرائی که خواهان حفظ روابط با عربستان بودند به رنجش کنگره وقعی ننهاده‌اند (موسوی فر، ۱۳۸۸: ۶۴).

مورد عربستان گواهی است که ثابت می‌کند صرف مسئله تروریسم علت تداوم تیرگی روابط ایران و آمریکا نیست چرا که اگر چنین می‌بود، روابط آمریکا و عربستان سعودی هم باید به تیرگی روابط ایران و آمریکا می‌بود و اسم عربستان نیز به عنوان حامی تروریسم، صادر کننده تروریسم و تروریست پرور باید در گزارش سالانه وزارت خارجه آمریکا در مورد تروریسم می‌آمد، اما اسم ایران عنوان کشور اصلی حامی تروریسم و صادر کننده تروریسم در حالی که در گزارش وزارت خارجه آمریکا می‌آید که حتی یک نفر ایرانی نیز در میان دستگیر شدگان القاعده وجود ندارد و مصادیق ذکر شده در ادعاهای آمریکا عمدتاً به حمایت ایران از گروه‌های مبارز فلسطینی و حزب الله لبنان محدود می‌شود و این همراه است با این واقعیت که هیچ‌گونه شاهدهی دال بر همکاری ایران با القاعده وجود ندارد و حتی شواهد موجود حاکی از دستگیری اعضای القاعده و ممانعت از ورود افراد مظنون به عضویت در این سازمان، به ایران است (Covarrubias, 2007: 185).

یکی دیگر از محورهای چالش بر انگیز روابط ایران - آمریکا مسئله حقوق بشر و اتهام آمریکا علیه ایران در زمینه نقض حقوق بشر است. واقعیت این مسئله از آنجا ناشی می شود که اگر چه در چارچوب فرهنگ سیاسی - اجتماعی و ساختارهای هنجاری یک کشور مسائلی مانند زندان، جرم و مجازات مجرم امری کاملاً درونی و در قالب قانون اساسی یک کشور قابل پیگیری است، با این حال آمریکا جمهوری اسلامی را به نقض حقوق بشر متهم کرده است تا بتواند در اعمال فشار بر آن توجیه داشته باشد و به عبارتی در فضای پس از ۱۱ سپتامبر حقوق بشر به شدت تحت تأثیر فضای امنیتی شده نظام بین الملل، مناسبات منطقه ای و نوع رابطه ایران - آمریکا قرار گرفته است (متقی، ۱۳۸۷: ۲۳۰).

بر این اساس بسیاری از تحلیل گران معتقدند یکی از مهم ترین زمینه های چالش برانگیز روابط ایران و آمریکا مسئله حقوق بشر است. بر مبنای انگاره ها، ساختارهای سیاسی و اجتماعی این دو نظام متفاوت، تعارض دیدگاه در مورد حقوق بشر به عرصه عینیت کشیده شده است. در حالی که آمریکا حقوق بشر و شاخص های آن را در یک نگاه لیبرالیستی مورد سنجش و ارزیابی قرار می دهد و هر آنکس که خارج از این حوزه دید قرار داشته باشد ناقض حقوق بشر خواهد بود که البته در این ارزیابی مسائل سیاسی هم به شدت دخیل خواهد بود، جمهوری اسلامی بر مبنای قانون اساسی، اسلام سیاسی و گفتمان حاکم بر عقلا نیت اسلامی، نگاه متفاوت از آنچه در غرب تحت عنوان حقوق بشر نامیده می شود، دارد. حاکمیت دو نگاه متفاوت در زمینه حقوق بشر به یکی از پایدارترین حوزه های تعارض دو کشور انجامیده است (رستمی، ۱۳۹۵: ۲۲۱).

حق های بشری قبل از هر چیز، بر اصول آزادی، برابری و منع تبعیض استوار شده اند. ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر داشته است: «کلیه انسان ها آزاد و برابر در کرامت و حقوق به دنیا می آیند و همگی از موهبت خرد و وجدان برخوردارند و باید با یکدیگر با روحیه ای برادر وار رفتار کنند» (عسکری، ۱۳۹۵: ۲۵۳).

اعلامیه جهانی حقوق بشر شش خانواده از حقوق را احصاء می کند: حقوق ناظر بر امنیت که از انسان را در مقابل قتل، کشتار، شکنجه و تجاوز محافظت می کند؛ حقوق ناظر بر دادرسی که از افراد در مقابل سوء استفاده از دستگاه قضائی حمایت می کند؛

حقوق آزادی‌ها که آزادی عقیده، بیان، اتحادیه، اجتماع و رفت و آمد افراد را مورد حمایت قرار می‌دهد؛ حقوق ناظر بر مشارکت سیاسی که ناظر بر آزادی شرکت در عرصه سیاست است؛ حقوق ناظر بر برابری که برابری افراد و منع تبعیض را تضمین می‌کند و حقوق اجتماعی که مستلزم تأمین شرایط لازم برای تحصیل کودکان و حمایت از افراط در مقابل فقر و گرسنگی است (Anasarias, 2009: 181).

تحریم افراد و اشخاص حقیقی و حقوقی هر کشور به دلایل مختلف، از این جهت ناقض آزادی‌های فردی و در نتیجه نقض حقوق بشری محسوب می‌شود، تحریم‌های حقوق بشری است. از طرفی تحریم‌هایی که علیه دولت‌ها و نهادهای حقوقی آن‌ها به دلیل عملی که ناقض حقوق بشر بوده، اعمال می‌شود، نیز تحریم حقوق بشری نامیده می‌شود (جلالی، ۱۳۹۳: ۱۲۵).

در چارچوب حقوق بشری این تحریم‌ها به شکل توقیف دارائی‌ها و ممنوعیت سفر متهمان اعمال می‌شود. بنابر استراتژی آمریکا که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد، اعلام شده آمریکا باید از همه افرادی که در مرزهای بیرون از آمریکا تحت ستم واقع می‌شوند، حمایت کند. در همین راستا بود که اواما با صدور فرمان اجرایی ۱۳۵۵۳ در ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۰، ادعا نقض حقوق بشر معترضان به انتخابات سال ۱۳۸۸، خواستار برقراری تحریم‌های بیشتر علیه ایران شد و این اختیار را به وزارت امور خارجه و خزانه داری آمریکا داد تا افرادی را که به ادعای آنان مسئول نقض حقوق بشر علیه ایران طی انتخابات یا وقایع پس از آن بودند یا در آن دست داشتند، تحریم‌هایی کند (پورحسن، ۱۳۹۷: ۳۵۷). در واقع اواما در چارچوب قدرت هوشمند بر تحریم‌های به اصطلاح حقوق بشری به نوعی از تحریم‌های هوشمند تأکید کرده تا بتواند ایران را به امتیازدهی و اتخاذ دیپلماسی انفعالی در حوزه‌های سیاسی، به خصوص پرونده هسته‌ای و وضعیت حقوق بشر، وادار کند. براین اساس، فشارهای حقوق بشری علیه ایران گاه از طریق مواضع رسمی دولت آمریکا مانند تحریم قطعنامه، گاه از طریق قطعنامه‌ها و بیانیه‌های نهادهای بین‌المللی حقوق بشر مانند شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، سازمان عفو بین‌الملل و سازمان دیده بان حقوق بشر اعمال می‌شوند. گفتنی است جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا در این زمینه کاملاً سیاسی و تبعیض‌آمیز بوده زیرا

برای نمونه می توان به عربستان اشاره کرد که به زعم نقض صریح حقوق بشر داخل کشور و نیز در جنگ یمن، مورد اعتراض دولت اوپاما واقع نشد (پورحسن، ۱۳۹۷: ۳۵۷). با یادآوری اینکه امریکا در تهران سفارت ندارد، گزارشات حقوق بشری با استناد به منابع غیر دولتی امریکا تنظیم شده است. یکی از این منابع مورد استناد وزات امور خارجه امریکا در این گزارشات، «مرکز مستند سازی حقوق بشر ایران» است که تأمین مالی آن را وزارت خارجه امریکا و دولت کانادا بر عهده دارند و وزارت اطلاعات ایران، سال ۱۳۸۸ آن را یکی از ۶۰ مؤسسه خارجی فعال در اغتشاشات معرفی کرده است (پورخوش سعادت، ۱۳۹۴: ۱۳).

۲۳۹



درهم تنیدگی
مناقشه ایران -
آمریکا و روند صلح
خاورمیانه: بررسی
دوره باراک اوپاما و
دونالد ترامپ

آمریکا سعی می کند با تمرکز روی مسائل داخلی ایران و از طریق تقویت تعامل با اپوزیسیون، محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران، توجه به حقوق بشر و آزادی های عمومی، حمایت لفظی از مخالفان حکومت ایران، ابراز تأسف از استفاده از خشونت علیه تظاهر کنندگان، افزایش دسترسی ایرانی ها به اینترنت در کنار تشدید فشار بر ایران از طریق اعمال تحریم های اقتصادی، ایران را وادار به تغییر رفتار کند. تحریم های حقوق بشری به عنوان یکی از راه های مؤثر برای ضربه زدن به وجهه یک کشور در میان کشورهای منطقه و جهان و هم چنین ایجاد شکاف بین حاکمیت و مردم و بی اعتمادی در محیط داخلی کشور دنبال می شوند. در این راستا امریکا می کوشد با از بین بردن اعتماد سیاسی در کشور زمینه ی لازم را برای نارضایتی ها و اعتراض های سیاسی و اجتماعی در آینده فراهم کند و قدرت داخلی مبتنی بر پشتوانه ی مردمی حاکمیت را کاهش دهد تا از این حربه در زمان مناسب در جهت منافع خود بهره ببرد (جلالی، ۱۳۹۳: ۱۴۷).

آمریکا مانند دیگر عرصه های تأثیر گذار و مداخله گری، وزنه حقوق بشر را به مثابه ابزار فشار علیه دیگر کشورها همواره مورد استفاده قرار می دهد. دفاع از حقوق بشر و مبارزه با تروریسم جهت دخالت در امور داخلی سایر کشورها و از سوی دیگر نقض حقوق بشر توسط این کشور و از همه مهم تر، نادیده گرفتن نقض حقوق بشر در کشورهای حامی خود، بخشی از نگاه دو گانه امریکا به حقوق بشر است (جلالی، ۱۳۹۳: ۱۳۲).

۴. مسأله هسته‌ای

برنامه هسته ای ایران از سال ۱۳۲۹ آغاز شد. در سال ۱۳۵۳ با تأسیس سازمان انرژی اتمی ایران و امضای قرار داد ساخت نیروگاه اتمی بوشهر شکل جدی به خود گرفت. ایران در سال ۱۹۵۸ به عضویت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درآمد و در سال ۱۹۶۸، به پیمان عدم تکثیر سلاح های هسته ای پیوست. در سال ۱۹۷۰ مجلس شورای ملی آن را به تصویب رساند (جلالی، ۱۳۹۳: ۹۳).

شوگ ناشی از افشای تأسیسات غنی سازی هسته ای ایران در مرداد ۱۳۸۱ (اوت ۲۰۰۲) سرآغاز یکی از پیچیده ترین کشمکش های بین‌المللی پس از جنگ سرد بوده است. شورای مقاومت شاخه سیاسی سازمان نظامی تروریستی مجاهدین خلق، تأسیسات تولید سوخت اتمی نظنز را افشا کرد (موسویان، ۱۳۸۸: ۴۴۲). با آنکه نخستین بار این گروه خبر فعالیت مراکز هسته ای ایران را به جهان منخبره کرد، اما نیویورک تایمز ادعا کرد که تلاش های سرویس های اطلاعاتی امریکا، انگلیس و اسرائیل منجر به کشف این مراکز در سال ۲۰۰۲ شده است (Taller, 2010: 93).

نهم فوریه سال ۲۰۰۳ محمد خاتمی، رئیس جمهور وقت ایران، خبر ساخت میله سوخت هسته ای توسط متخصصین ایرانی را اعلام نمود. آوریل ۲۰۰۶ محمود احمدی نژاد، رئیس جمهور وقت ایران، اعلام کرد که ایران موفق به غنی سازی اورانیوم به میزان سه و نیم درصد شده است. در تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۹۰ (۱۵ فوریه ۲۰۱۲) ایران از بازگذاری میله سوخت هسته ای ۲۰ درصد غنی شده در رآکتور تحقیقاتی ۵ مگاواتی تهران خبر داد. با انتشار فعالیت های پیاپی هسته ای در ایران و پس از دامنه دار شدن اختلافات میان ایران و قدرت‌های هژمونیک و نهادهای بین‌المللی (شورای امنیت سازمان ملل)، منجر به صدور چندین قطعنامه علیه برنامه هسته‌ای گردید. پیامد آن، تحریم هایی بود که از سوی امریکا و متحدانش به اجرا درآمد (Kerr, 2020: 1-4). در زمان دولت هشتم، ایران به پذیرش چند توافقنامه مجبور شد. به تدریج فعالیت های مرتبط با غنی سازی اورانیوم در ایران به حالت تعلیق درآمد. در ۲۹ مهر ۱۳۸۲ برابر با ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳، در نشست مشترک وزرای خارجه سه کشور اروپائی و هیئت ایرانی که در تهران برگزار شد، بیانیه ای صادر گردید که به موجب آن، ایران برای بازدید بازرسان

آژانس انرژی اتمی از تأسیسات اتمی خود اعلام همکاری کرد و تزریق گاز به سانتریفیوژهای نطنز را در راستای راستی آزمائی و اثبات صلح آمیز بودن فعالیت هسته ای ایران به صورت داوطلبانه و برای مدت محدودی تعلیق کرد. انگلیس و فرانسه نیز متعهد شدند تا از ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل جلوگیری کنند (Hunter, 2010: 90). این توافقنامه در ۴ اسفند ماه ۱۳۸۲ برابر با ۲۳ فوریه ۲۰۰۴ به امضا رسید و ایران متعهد شد، ساخت و آزمایش سانتریفیوژهای مورد نیاز برای غنی سازی را متوقف کند و اقدام به ساخت قطعات یدکی جدید ننماید. در این مذاکرات ریاست هیئت ایرانی بر عهده حسن روحانی و ریاست هیئت اروپایی بر عهده خاویر سولانا بود این توافقنامه در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۴ برابر با ۲۴ آبان ۱۳۸۳ در پاریس بین ایران و سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان به امضا رسید و به موجب آن ایران به عنوان اقدامی داوطلبانه در جهت اعتماد سازی و نه به عنوان یک تعهد قانونی پذیرفت که کلیه فعالیت های مربوط به غنی سازی و بازفرآوری مانند: ساخت، تولید، نصب، آزمایش و راه اندازی سانتریفیوژهای گازی و فعالیت های مربوط به جداسازی پلوتونیوم را متوقف کند و در عوض اتحادیه اروپا سعی در پذیرش ایران در سازمان تجارت جهانی نماید (Afrasiabi, 2009: 125).

با آغاز کار ریاست جمهوری احمدی نژاد، تعلیق داوطلبانه از سوی ایران کنار گذاشته شد و از تأسیسات "یوسی اف" اصفهان رفع پلمپ گردید. اولین واکنش آمریکا و اروپا درخواست اجلاس فوق العاده شورای حکام و صدور قطعنامه مبنی بر تعلیق "یوسی اف" اصفهان و متهم کردن ایران به عدول از پادمان آژانس بود و آمریکا در سیاست گام به گام خود برای ارجاع پرونده به شورای امنیت، یک گام جلوتر رفت و با ممتنع کردن رأی روسیه و چین، قطعنامه علیه ایران را به تصویب رساند (سردای، ۱۳۸۴: ۷۰). شورای امنیت در ژوئیه ۲۰۰۶ قطعنامه ۱۶۹۶ را تصویب کرد که خواستار تعلیق غنی سازی اورانیوم در ایران بود. شورای امنیت در دسامبر همان سال قطعنامه ۱۷۳۷ را تصویب کرد که بیشتر فعالیت های تجاری، مالی، صنایع موشکی و هسته ای ایران را بر اساس بند ۴۱ فصل هفتم منشور ملل متحد، هدف قرار داده بود. این قطعنامه نخستین سند حقوقی بین المللی بود که فعالیت های هسته ای ایران را به عنوان تهدیدی علیه

صلح و ثبات منطقه ای معرفی می کرد. تهران با تأکید بر بند ۴ معاهده ان پی تی، این اتهامات را غیر مستند خواند و خواستار رفتار غیر تبعیض آمیز با فعالیت های اتمی خود شد. قدرت های بزرگ در راستای ادامه فشار بر توقف برنامه اتمی ایران، قطعنامه های ۱۷۴۷، ۱۸۰۳، ۱۸۳۵ و ۱۹۲۹ را بین سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ به تصویب رساندند. بر اساس این قطعنامه ها محدودیت های مالی به شرکت ها و افراد وابسته به سپاه پاسداران ایران و سازمان انرژی اتمی ایران تحمیل گردید (Cordesman, 2006: 214). در آوریل ۲۰۰۶ دانشمندان ایرانی، موفق به تولید چرخه کامل سوخت هسته ای در مقیاس آزمایشگاهی شدند و ایران به کشور های عضو باشگاه اتمی پیوست (سمیر و همکاران، ۱۳۹۵: ۹۴).

با روی کار آمدن دولت یازدهم در سال ۱۳۹۲ با شعار اعتدال در داخل و تنش زدایی در منطقه و همچنین تعامل با جهان بسیاری امید بر این داشتند که با مذاکره و گفتگو دولت آقای روحانی با قدرت های بزرگ تحریم کننده، از خصومت ها و تحریم ها کاسته و ایران از انزوا خارج شود. بدین منظور و برای رهایی از مشکلات اقتصادی و رکورد توری که معیشت ملت ایران را با مشکلات زیادی مواجه کرده بود، دولت روحانی سعی نمود تا با استفاده از دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی، به حل این مشکل بپردازد. بدین منظور پرونده هسته ای ایران به تیم وزارت امور خارجه به رهبری محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه سپرده شد (دریایی، ۱۳۹۴: ۱۳).

فصل جدید مذاکرات ایران با غربی ها با روی کار آمدن دولت یازدهم در شرایطی آغاز شد که آن ها واقعیت هسته ای شدن کشورمان را پذیرفتند و از مطالبات دور از واقعیت خود فاصله گرفتند. همچنین یکی دیگر از تحولات عمده در مذاکرات در این بود که امریکائی ها به طور مستقیم وارد مذاکرات شدند. اواما اگرچه از سویی بر تداوم دیپلماسی و مذاکرات هسته ای با ایران سخن گفت اما از طرف دیگر به شدت از جانب لابی صهیونیستی آپیک تحت فشار بود. هدف راهبردی اواما حل و فصل پرونده هسته ای ایران با مشی ای مبتنی بر مذاکره و گفتگو بود. اواما تلاش زیادی کرد تا با گرفتن تضمین های روشن و نظارت جدی بر فعالیت های هسته ای ایران اتمام این کشمکش را به عنوان یکی از دستاوردها و موفقیت های تاریخی دموکرات ها و دولت خودش

برجای گذارد. با این حال در این مسیر به شدت از جانب جمهوری خواهان مستقر در کنگره و همین طور لابی های ضد ایرانی که در ساختار سیاسی امریکا از قدرت فراوانی برخوردارند، تحت فشار بود. وی اما در نهایت توانست به توافق تاریخی با ایران در زمینه پرونده هسته ای دست یابد که به گفته خود او، میراث دوران ریاست جمهوری او است (اشراقی، ۱۳۹۶: ۱۳۲).

پس از یک سری مذاکرات طولانی هیئت دیپلماسی ایران با نمایندگان ارشد ۵+۱ (روسیه، چین، امریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان) سر انجام بدنبال دو توافق وین و لوزان در تیرماه ۱۳۹۴ (۱۴ ژانویه ۲۰۱۵) برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) تحت عنوان توافق وین کسب گردید (شیرازی، ۱۳۹۴: ۳۸-۴). توافق هسته ای برای برخی از کشورهای خاور میانه مانند اسرائیل و عربستان که نگاه مثبتی به اعمال ایران نداشتند، بسیار نگران کننده بود. از نظر این کشور ها توافق هسته ای به ظاهر ترک رویکرد مواجهه گرایانه نظام جمهوری اسلامی بوده که در پوشش این رویکرد بدنبال تعامل با غرب و برخی دولت های منطقه ای خواهد بود و بدین سبب نقش بازیگری آن ها را در خاور میانه تحت تأثیر قرار خواهد داد. بزودی تحولات داخلی ایران (انتقادات اصول گرایان، فشار نظامیان، نشان دادن توان موشکی و نوشتن شعار نابودی اسرائیل بر روی آن ها) و همچنین افزایش نیروهای نظامی ایران در سوریه و گسترش نفوذ در دیگر نقاط خاور میانه باعث گردید تا این تصویر تعاملی جمهوری اسلامی ایران نزد دولتمردان امریکایی خیلی زود رنگ ببازد و مجدداً سیاستمداران امریکائی و اسرائیلی، نظام جمهوری اسلامی ایران را یک نظام تهاجمی در صحنه بین الملل معرفی نمایند (ساجدی، ۱۳۹۸: ۱۴۱).

شعارهای تند ضد ایران و برجام در دوره کاندیداتوری دونالد ترامپ (کاندیدای جمهوری خواهان) امریکا در انتخابات ۲۰۱۶ نشان از آن داشت که چنانچه او در امریکا قدرت را بدست گیرد دولت حسن روحانی با مشکلات اقتصادی در داخل و انزوای سیاسی در منطقه مواجه خواهد شد. ورود او به کاخ سفید و کنار گذاشتن سیاست ممانعت اوپاما (با نظام جمهوری اسلامی ایران)، باعث خشنودی برخی از جناح های اصولگرا در داخل و شادی برخی از حکام منطقه ای گردید (ساجدی، ۱۳۹۷: ۲۵۱).

با پیروزی ترامپ در انتخابات و بدست گرفتن کرسی قدرت، او سعی نمود تا با محول کردن خروج امریکا از برجام به کنگره به یکی از شعارهای انتخاباتی خود عمل و کنگره را در این مسئله درگیر نماید. اما کنگره با طفره رفتن از این مهم، آنرا به خود ترامپ واگذار نمود. سرانجام در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ ترامپ خروج امریکا را از برجام اعلام نمود که مورد انتقاد دولت روحانی و دیگر اعضای برجام قرار گرفت (ساجدی، ۱۳۹۸: ۱۴۱).

بنظر می‌رسد که نحوه رویارویی دولت ترامپ با جمهوری اسلامی بیشتر از آنکه ماهوی و هستی‌شناسانه باشد تا حدودی زیادی معطوف به محدود سازی قدرت ساختاری ایران است. بنابراین دونالد ترامپ در رابطه با نحوه ی برخورد با جمهوری اسلامی ایران بیش از آنکه قدرت و نفوذ منطقه ای این کشور و پیامدهای آن را مورد توجه قرار دهد، نشانه‌هایی مبنی بر تمایل به محدود سازی قدرت ساختاری این کشور از خود بروز داده است. تلاش برای بازنگری در توافقنامه اتمی با ایران و یا اقداماتی در زمینه محدود سازی توان موشکی این کشور، همگی در راستای چنین رویکردی قابل توضیح است (منفرد، ۱۳۹۵: ۴).

در این خصوص، ترامپ اعلام کرد ایالات متحده «بالاترین سطح» تحریم های اقتصادی علیه ایران را مجدداً اعمال می‌کند و دیگر کشورها در صورت نقض این تحریم‌ها پاسخ گو خواهند بود (Mecklin, 2018). والت معتقد است اگر خروج ترامپ به علت جلوگیری از دستیابی ایران به بمب اتمی بود می‌توانست با رفتار منطقی‌تر در برجام باقی بماند و با مذاکرات این توافق را دائمی کند. اگر برای کاهش نفوذ ایران در منطقه بود، با ایجاد ائتلاف ضد ایران از طریق قدرت‌های منطقه‌ای، آن‌ها را برای فشار بر ایران متقاعد کنند. پاسخ ساده به چرایی تصمیم ترامپ این است که او قصد دارد ایران را در محوطه جریمه نگه دارد و از ایجاد رابطه عادی ایران با جهان خارج جلوگیری کند. اما در هسته اصلی این تصمیم، آهنگ تغییر رژیم شنیده می‌شود که نیروهای ایالات متحده و دیگر نیروهای ضد ایران برای دهه‌ها دنبال کرده‌اند که این امر از دو طریق پیگیری می‌شود؛ اول اینکه افزایش فشار اقتصادی که منجر به افزایش نارضایتی مردم شود و راه دوم تحریک ایران برای از سرگیری مجدد برنامه اتمی است که بهانه لازم

برای یک جنگ پیشگیرانه را به امریکا خواهد داد (Walt, 2018). آنچه که از بررسی مطالب فوق می‌توانیم نتیجه بگیریم این است که صرف اکتساب فناوری هسته ای و پیوستن به باشگاه اتمی جهان نمی‌تواند به تنهایی عامل تداوم دشمنی و تیرگی روابط دو کشور ایران و امریکا باشد، چرا که شاهد این مدعا رفتار دوگانه امریکا در کشور واحد است که یک زمان ایران نقش ستون اصلی سیاست خاور میانه ای امریکا را به عهده داشت، اما با عوض شدن رژیم و تغییر جهت گیری های سیاست خارجی ایران به خصوص در رابطه با اسرائیل نه تنها کمکی به حفظ منافع امریکا نمی‌کرد که تهدیدی جدید برای متحد ویژه این کشور یعنی اسرائیل به شمار می‌رود (موسوی فر، ۱۳۸۸: ۸۴). برژنسکی در کتاب "ایران؛ زمان یک رویکرد جدید" در بحث از خطر ایران هسته ای آنرا با توان موشکی ایران در کنار هم قرار داده و خاطر نشان می‌سازد که اسرائیل در تیر رس موشک های ایران قرار دارد (Brzezinski, 2004: 20).

نتیجه گیری

کشور ایران در سیر تحول تاریخی معاصر خود، بدلیل بافت موزائیکی قومی، زبانی و فرهنگی و موقعیت ژئواستراتژیک و غنائم تحت الاضی همواره مورد هجمه دولت های خارجی بوده است؛ استنباط می‌شود می‌توان دکترین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در چارچوب مدل نواقع گرائی تدافعی جهت حفظ بقا و امنیت ایران بکار بست. استقرار نیروهای نظامی آمریکا و گسترش آن تحت پوشش نیروهای ناتو در اروپا و آسیا و بخصوص تجاوز به افغانستان و عراق و ایجاد پایگاه های نظامی جدید و حضور پررنگ آن در منطقه حساس خاور میانه و به ویژه در حوزه نفت خیر خلیج فارس، از مصادیق بیشینه نمودن قدرت این کشور در سراسر جهان است. لذا در این پژوهش، دکترین سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قالب نواقع گرائی تهاجمی در راستای گسترش منافع و افزایش نفوذ خود در منطقه ی استراتژیک خاور میانه مورد واکاوی قرار می‌گیرد. از شروع روابط دیپلماتیک دو کشور، نگرش خوش بینانه به ایالات متحده به عنوان نیروی سوم و کاتالیزر دولت های روس و انگلیس مورد عنایت منظومه فکری دولتمردان ایران و تحسین بین الذهانی ملت ایران قرار گرفت. اولین نقطه عطف سیر نزولی رفتار امریکا و خروج از ریل عدم مداخله ایالات متحده با براندازی

دولت مردمی دکتر مصدق سرآغاز حمایت همه جانبه از دولت پهلوی بود که سرانجام در ایستگاه بعدی منجر به سرنگونی این رژیم در سال ۱۳۵۷ گردید. نقطه عطف دگرگونی روابط فیما بین منجر به تحولات عمیقی بین ایران و امریکا شد که نوسانات آن در شعاع منطقه ای و جهانی مسیر پر فراز و فرودی را پیموده است. چهار دهه روابط آکنده از تیرگی، ماحصل اختلافات بین دو کشور منتج از تضاد دیدگاه در حوزه های؛ صلح خاور میانه، تروریسم، حقوق بشر و پرونده هسته ای گردیده است. در بررسی ها به این موضوع به صورت تفصیلی اشاره شد که نحوه برخورد دوگانه امریکا به تروریسم و حقوق بشر در قیاس ایران با عربستان حاکی از آن است که روند پارادوکسالی در سیاست خارجی امریکا وجود دارد و موارد مذکور اهمیت ثانوی در نگاه ایالات متحد به آن ها را نشان می دهد. بطور خلاصه می توان گفت علیرغم نبود آزادی های مدنی در عربستان و همینطور نقش تروریست های عربستانی در حادثه ۱۱ سپتامبر هیچگونه بازتاب جهانی از سوی امریکا منعکس نشد و این درحالیست که از این بابت ایران نه تنها مورد اتهام قرار گرفت بلکه تحریم های مضاعفی از سوی امریکا برای ایران وضع گردید. نگاه امریکا در مورد بحث هسته ای نیز تناقض آمیز و تک چشمی است. در حالیکه اسرائیل و پاکستان در منطقه خاور میانه دارای تسلیحات هسته ای هستند، صدور اتهام به ایران غیر هسته ای و صرفاً تولید اورانیم جهت مصارف غیر تسلیحاتی و عنایت به آغاز این پروژه از دوران پهلوی که با چراغ سبز امریکا صورت گرفت، از منطق مستدلی برخوردار نیست. گرچه با سیاست قدرت هوشمند اواما "برجام" به نتیجه رسید ولی سیاست کاخ سفید پس از حضور ترامپ در مسند قدرت با بکارگیری استراتژی "فشار حداکثری" مسیر متصلی را پیمود و روابط دو کشور را در بن بست کامل قرار داد. واکاوی موارد مطرح در این مقاله حاکی از آنست که صلح خاور میانه در صدر اختلافات ایران و امریکا است و موارد تروریسم و حقوق بشر و پرونده هسته ای تابعی از موضوع صلح خاورمیانه است که بصورت ابزاری به عنوان اهرم فشار امریکا و غرب برای اعمال تحریم های گسترده جهانی به ایران، مورد بهره برداری قرار گرفته است تا جمهوری اسلامی ایران را با خود همراه کند. با نگرش به رابطه ایران و امریکا در دوران پهلوی و به تبع آن رابطه ایران و اسرائیل در آن دوران، سندی محکمی بر این

ادعاست که در صورت حضور حکومتی همراه با امریکا و اطمینان از امنیت اسرائیل، پرونده هسته ای ایران نیز در چنین ابعادی مطرح نبود کما اینکه پاکستان هسته ای موضوعی بتاریخ سپرده شده تلقی می شود. و اما در مورد مخالفت ایران با صلح خاورمیانه، ریشه های فکری این جریان در هستی شناسی اسلام و درک از منافع امنیتی جمهوری اسلامی مستتر است و این نگرش با مفاد موجود در قانون اساسی ایران هم خوانی دارد. از سوی دیگر سیاست خارجی امریکا در مورد صلح خاورمیانه متأثر از لابی قدرتمند ایپک در تفکر صهیونیست ها و راست مسیحی نهادینه گردیده است.

۲۴۷



درهم تنیدگی
مناقشه ایران -
آمریکا و روند صلح
خاورمیانه: بررسی
دوره باراک اوباما و
دونالد ترامپ

منابع

- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸)، «سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی»، ترجمه: ابراهیم متقی و زهره پوستین چی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اشراقی، علیرضا (۱۳۹۶). «تأثیر اسلام سیاسی بر راهبردهای امنیتی امریکا نسبت به ایران». تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده پردیس تحصیلات تکمیلی خود گردان، رساله دکترای روابط بین الملل.
- پرز، شیمون، (۱۳۷۶)، «خاور میانه جدید». ترجمه عدنان قارونی، تهران: مرکز مطالعات و پژوهش های آسیا.
- پور حسن، ناصر، قنبری، لقمان، رضائی، زهرا (۱۳۹۷). «بازشناخت راهبرد قدرت هوشمند دولت اوباما علیه جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مجلس و راهبرد، سال ۲۵، شماره ۹۵، پائیز پورخوش سعادت، محمد (۱۳۹۴). «نقش مهندسی افکار عمومی بر روابط بین ایران و امریکا». فصلنامه مطالعات عملیات روانی: پائیز و زمستان ۱۳۹۴ - شماره ۴۳.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۲). «روابط خارجی ایران بعد از انقلاب». بی جا (آوای نور). (ب).
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۲). «ایران و رژیم صهیونیستی: از همکاری تا منازعه». تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- دریائی، محمد حسن (۱۳۹۴). «مجموعه اسناد مذاکرات هسته ای جمهوری اسلامی ایران با کشورهای دهقانی فیروز آبادی، سید جلال (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، تهران: سمت.
- زهرائی، مصطفی (۱۳۷۵) «تروریسم دولتی: بهانه تجاوز نظامی امریکا»، مجله سیاسی دفاعی؛ سال ۵، شماره ۱، زمستان
- ساجدی، امیر (۱۳۹۷)، «کُندی توسعه خاورمیانه». قم: نسیم کوثر

- ساجدی، امیر (۱۳۹۸)، «خروج امریکا از برجام و تلاطم در اقتصاد ایران». فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال دوازدهم، شماره ۴۶، تابستان
- سرداری، محمد رضا (۱۳۸۴) «ایران و امریکا در سال ۱۳۸۴»، سالنامه، شرق، شماره ۲
- سمیر، رضا، رحم دل، رضا، فلاح مهسا (۱۳۹۵). «معمای امنیتی هسته ای ایران از منظر نواقح گرایبی». فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال نهم، شماره ۳۶، زمستان
- شیرازی، حبیب الله (۱۳۹۴). «کالبد شناسی مذاکرات هسته ای ایران و امریکا تا حصول برجام و تصویب قطعنامه ۲۲۳۱»، پژوهشنامه روابط بین الملل، سال ۸، شماره ۳۰.
- شیرازی، علی (۱۳۸۰)، «مفهوم تروریسم در کلام رسای رهبر»، قم: مؤسسه فرهنگی خادم الرضا
- طاهری، ابوالقاسم، ترابی، قاسم (۱۳۸۹)، «جایگاه نفت در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال سوم، شماره ۱۰
- عباس پور، ایمان (۱۳۸۳)، «جایگاه فرایند صلح خاور میانه در سیاست خارجی ایران - امریکا»، فصلنامه مطالعات خاور میانه، سال یازدهم، شماره ۲.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۲). «کتاب امریکا (ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاور میانه ۱)». تهران: مؤسسه بین المللی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین ابرار معاصر. (ب)
- غریایق زندی، داود (۱۳۸۷)، «ایران و مسئله هسته ای»، مترجم: شهروند امیر انتخابی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۸)، «اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل»، تهران: سمت.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۷). «بررسی و الگوی فرایند تقابل گرائی امریکا علیه ایران در سال های ۲۰۰۸-۱۹۷۹». راهبرد، شماره ۴۷.
- مرشایمر، جان (۱۳۸۸)، "تراژدی قدرت های بزرگ"، مترجم: غلامعلی چگینی زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- موسوی فر، رضیه (۱۳۸۸)، «روابط ایران و امریکا؛ مسئله اسرائیل»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۶، شماره ۲، تابستان
- موسویان، سیدحسین (۱۳۹۴)، «ایران و امریکا، گذشته شکست خورده و مسیر آشتی»، تهران: تیسنا.
- Brzezinski Zbigniew and Robert M. Gates, (2004), Iran: Time for a New Approach. Council on foreign Relations, Inc.
- Cordesman, Anthony & Khalid R. Al-Rodhan. (2006). Iran's Weapons of Mass Destruction: The Real and Potential Threat. Canada, Csis Publisher.
- Hunter, Shireen T. (2010). Iran's foreign policy in the post-soviet era: resisting the international order. California: Santa Barbara ABC-CLIO Publisher.
- Jentleson, Bruce W (2000); American Foreign policy: The Dynamics of Choice In the 21 st Century, New York: W.W. Norton.

- Jewish Virtual Livbrary (1996); counterterrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United Staes of America (April 30),
- Kerr, Paul K. (2010). Iran's Nuclear Program: Status. New York: DIANE Publishing.
- Mark, Clyde R (2003); United States Aids to Israel, Translation to Persian by: Ehsan Movahedian, Bulletin of the Research Institute for of Strategic Studies, No. 138, Tehran [in Persian].
- Miller Anita, Jordan Miller and Sigalit Zetouni (2004); Sharon: Israel's Warrior-Politician, Chicago: Chicago Publishers & Oliver Publishing.
- Walt Stephen. (2018). "The Art of the Regime", Foreign policy, <http://foreignpolicy.com/2018/05/08/the-art-of-the-regime-chnge>.
- Welch, S. et al. 2008. Understanding American Government, 11 th ed., Belmont, Ca: Thomson Wadsworth.
- Zakaria, Farid, "Make Iran an Offer It Refuse", News Week, (Dec 17, 2007), <http://www.newsweek.com/id/174458>.

۲۴۹



درهم تنیدگی
مناقشه ایران -
آمریکا و روند صلح
خاورمیانه: بررسی
دوره باراک اوباما و
دونالد ترامپ

